**اعوذ بالله من الشیطن الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

# جادوی شیاطین (قسمت ۱۷۸)

# هوش قرآنی (۵)

# خدا چیزی میداند که ما نمی دانیم

**زمانی که خدای رحمان به ملائک فرمود که میخواهم در زمین خلیفه ای قرار دهم تا طبق آنچه که ادعا دارد، امورات خود را بگرداند. ملائک نسبت به این موضوع واکنش نشان دادند و با توجه به علم خود، بیان کردند که خدایا چرا میخواهی چنین کنید، در حالی که در چنین سیستمی خونریزی و فساد بوجود می آید.**

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم فرمود من چیزی می دانم که شما نمیدانید (۳۰)

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۱﴾

و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می گویید از اسامی اینها به من خبر دهید (۳۱)

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۳۲﴾

گفتند منزهی تو ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم (۳۲)

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۳۳﴾

فرمود ای آدم ایشان را از اسامی آنان خبر ده و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد فرمود آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید می دانم (۳۳)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾

و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند (۳۴)

**ملائک در مقابل تصمیم خدای رحمان، ابتدا گفتند که چرا چنین اختیاراتی به این گروه میدهید؛ زیرا اینها خونریزی و فساد میکنند. در حالی که ما تو را تسبیح و تقدیس می**

**کنیم. خدا در جواب آنان فرمود که:** إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ من چیزی میدانم که شما نمی دانید.

**آن موقع خدا به آدم اسمهایی را یاد داد. در اینجا منظور از اسم، استعداد دستیابی به علوم مختلف بود. آن موقع آدم در بهشت بود. آدم علوم و اسمهایی که یادگرفته بود را برای ملائک بیان کرد.** و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می گویید از اسامی اینها به من خبر دهید.

**آن موقع ملائک خدا را تسبیح گفتند و گفتند:** لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا **ما هیچ علمی به جز آنچه که تو به ما یاد داده ای نداریم.**

**فرشتگان در مقابل فرمایش خدای رحمان که فرمود:** إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ **(من چیزی میدانم که شما نمی دانید)، گفتند** لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا **یعنی : ما هیچ علمی به جز آنچه که تو به ما یاد داده ای نداریم.**

**در نهایت، آدم اسماءی که فرشتگان میدانستند را به آنها گفت. بعد از آن بود که دستور داد فرشتگان در این امر به آدم سجده کنند. سجده کردن در اینجا به معنای خدمت کردن و همکاری کردن است. در این حالت همه ملائک سجده کردند، بجز ابلیس. ابلیس اعلام کرد که سجده نمی کند و بلکه سیستم علمی آدم را به هم میزند. دلیلش هم این بود که گفت آدم از خاک بدبو درست شده است و او از آتش ناری. به این طریق دشمنی بین این دو شروع شد. توجه شود که تمام این اتفاقات مربوط به زمانی است که آدم در بهشت بوده است. آدم و حوا در معرض فریب شیطان قرار گرفتند و فریب خوردند. به محض اینکه آدم وحوا فریب شیطان را خوردند، هر دو**

**هبوط پیدا کردند و به زمین منتقل شدند. البته شیطان هم در این مرحله رجم شد و از بهشت بیرون رانده شد.**

**آدم در روی زمین، دیگر آن علم را بلد نیست و اگر هم باشد، به ندرت و به آرامی بر او آشکار می گردد. به قول دیگر، علم مفیدی که آدمی بلد است ، به تدریج بر او نازل میشود و یا به تدریج برای او آزاد میشود. قبیله های زیادی روی زمین بودند و هستند که از علم چیز چندانی نمی دانند. بنابراین علمی که آدم در روی زمین میداند و یا کشف میکند، فقط با اراده خداست و نه اراده خودش.**

**اما شیطان سجده نکرد و در نتیجه با توجه به طبیعت خلقتی خود که از آتش است، علم بشری را به سمت و سوی استفاده مخرب می برد. به این طریق علم روی کره زمین به یک شمشیر دو لبه تبدیل شده است که میتواند مفید باشد و میتواند مضر هم باشد.**

**در تورات بیان شده است که درخت ممنوعه ای که بشر از آن خورد، درخت علم و دانش بود. منظور تورات همین علم مضر است که با علم مفید قاطی شده است و کار بشر روی زمین را به بن بست رسانده است. شرکت اپل علامت تجاری محصولات خود را یک سیب گاز زده قرار داده است. طبق قول خودشان، منظورشان از این آیکون این است که خوردن درخت ممنوعه (طبق تورات گاز زدن سیب در بهشت) باعث بوجود آمدن این همه تکنولوژی خوب شده است! طبق این برداشت، گاز زده بودن سیب، نشانه‌ای از کنجکاوی و اتکای انسان به استفاده از دانش است. این ایده در ظاهر خوب به نظر می رسد ولی علم بدون معنویت از طرف خدا، راه درستی را**

طی نخواهد کرد. آرم قبلی اپل، رنگین کمان بود. این آرم را ال جی پی تی ها برای خود استفاده میکنند. کسانی که جنسیت انسانها را در نظر نمی گیرند و بین زن و مرد تفاوتی قائل نمیشوند، رنگین کمان  را آرم خود میدانند و این هم باز یک مشکل بزرگ دیگر. آنها برداشتهای متفاوت و غلطی از مظاهر طبیعت میکنند. در حالی که در تورات نوشته شده است که بعد از طوفان نوح، رنگین کمان ظاهر شد و این نشانه آرامش بعد از طوفان بود. اما گروههای مختلف برای اهداف خود از آن استفاده میکنند. بنابراین حتی مظاهر علمی و طبیعت، برداشتهای متفاوتی از آن میشود که گاه منحرف کننده و باعث گمراهی است. این است که نه تنها علم بشری، میتواند به طور غلط استفاده شود؛ بلکه حتی نمادسازی از آن هم میتواند به برداشتهای غلطی منتهی شود. از نظر خدای رحمان، رنگین کمان نشانه آرامش بعد از طوفان، آرامش بعد از بارش و یا آرامش بعد از یک حادثه طبیعی است. اما گروههای منحرف آن را نشانه تعدد جنسیتها و تراجنسیتی میدانند.

اما اگر خوبتر توجه کنیم، تکنولوژی میتواند خوب و مفید هم باشد و همچنین میتواند مضر هم باشد. یک گوشی موبایل می تواند استفاده های مفیدی داشته باشد و میتواند منفذ گسترش بی نظمی و رواج بیماریهای روانی هم بشود. شیطان استفاده نادرست از تکنولوژی را تبلیغ میکند و خدای رحمان هم استفاده درست از آن را. در این بین انسان باید انتخاب کند. خدای رحمان برای سهولت در این انتخاب، کتابهای آسمانی نازل کرده است و با همه اتمام حجت کرده است.

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۳۸﴾

فرموديم جملگی از آن فرود آييد پس اگر از جانب من شما را هدايتی رسد آنان که هدايتم را پيروی کنند بر ايشان بيمی نيست و غمگين نخواهند شد (۳۸)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۳۹﴾

و[لی] کسانی که کفر ورزيدند و نشانه های ما را دروغ انگاشتند آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود (۳۹)

**شیطان همانجا آدم و حوا را تحریک کرد که چشیدن از درخت ممنوعه، آنان را جاودانه و ملائکه خواهد کرد. این درحالی بود که آدم، از قبل اسامی ملائک را هم گفته بود و شیطان آنقدر مکارانه فریبشان داد که آدم این را بیاد نیاورد.**

**جالب است که در قرآن، خدا بیان فرموده است که کل اسامی را به آدم آموخت (**وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا**). او در این مورد به حوا همسر آدم اشاره ای نکرده است. به همین دلیل است که در این جهان هم بیشتر علوم بوسیله مردان کشف میشود و زنان در این مورد زیاد فعال نیستند و حتی اگر فعال هم باشند، تابع مردان هستند.**

**در تورات بیان شده است که آدم و حوا از درخت معرفت نیک و بد خوردند. چون شیطان آنان را وسوسه کرد که با خوردن آن، مانند خدا دانا و علیم خواهند شد. آدم و حوا از میوه ممنوعه خوردند و پس از آن، هر دو متوجه عریانی خود شدند و دچار مشکلات فراوانی شدند. در این حالت متوجه خواهیم شد که خوردن از درخت**

ممنوعه، آنان را داناتر نکرد، بلکه وارد جزئیات بی پایان کرد و گرفتار مشکلات و نقصها و عیبهای فراوانی شدند. خدا در قرآن، چشیدن از درخت ممنوعه را نه تنها دانایی نمیداند، بلکه آن را جهالت و کفر می داند. خوردن از درخت ممنوعه یعنی وارد جزئیات بی پایان شدن و در نتیجه سردرگمی و حیرانی. علم بشری ابتدا گفت شیر برای استخوان خوب است؛ بعد از مدتی گفت که نه شیر برای استخوان مناسب نیست و باعث پوکی استخوان میشود. اما بعدا متوجه شدند که زیاده روی در خوردن شیر باعث ایجاد محیط اسیدی در بدن شده و باعث پوکی استخوان میشود ولی مصرف متعادل آن مشکلی ایجاد نمی کند. این ما را یاد آن آیه قرآن می اندازد که می فرماید: بخورید و بیاشامید ولی زیاده روی نکنید. اینجا ما به دو بُعد از این قضیه می رسیم:

۱- از همان اول به حرف و نصیحت خدای رحمان که می فرماید: بخورید و بیاشامید ولی زیاده روی نکنید؛ اعتماد کنیم و به آن عمل کنیم و تحت تاثیر حرف و حدیثهای دیگر، جوگیر نشویم. که این همان معنویت واقعی است.
۲- علم زده شویم و به محض کشف یک خاصیت مفید در یک ماده غذایی، در خوردن آن زیاده روی کنیم و خود را دچار مشکل کنیم.

این دو روش استفاده از علم است. البته انسان بیشتر دنبال روش دومی است. خدا با یک جمله، ماهیت اصلی و واقعی و جنبه مفید علم را مشخص کرده است. کسی که

**این نصیحت خدا را مبنای خود قرار دهد، راه درستی را طی میکند و خوف و حزن نخواهد داشت.**

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾

فرموديم جملگى از آن فرود آييد پس اگر از جانب من شما را هدايتى رسد آنان كه هدايتم را پيروى كنند بر ايشان بيمى نيست و غمگين نخواهند شد (٣٨)

**اما از یک طرف دیگر، انسان میتواند وارد یک فاز بی پایان شود و خود را در دردسر بیندازد. زیرا علم بطور تدریجی نمایان میشود و در حین این فرآیند، نمی توان آن را ستون خود قرار داد. بنابراین به یک راهنمای بیرونی و از عالم بالا نیازمند است که دچار این انحراف نشود. بنابراین وقتی خدا می فرماید بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید. این دستور به دو قسمت تبدیل میشود:**

**۱- جنبه مادی : بخورید و بیاشامید**

**۲- جنبه معنوی: اسراف نکنید**

**این دستور فقط وقتی میتواند کامل باشد که هر دو قسمتش اجرا شود. معمولا مردم قسمت اولش را اجرا میکنند ولی به قسمت دوم کاری ندارند، زیرا قسمت دوم بخش معنوی دستور است. علم در ظاهر میگوید که این ماده برای آهن خوب است و آن**

**ماده برای ویتامین ب خوب است و اینها دستورات مادی هستند. اما راجع به عدم پرهیز و عدم اسراف و وجود صبر در تغذیه که معنوی هستند، صحبت نمی کند. البته بعدا که گندش در آمد و همگی بیمار شدند؛ آن موقع شروع میکند به حرف زدن. خیلی از داروها برای اولین بار که کشف شدند، طرفداران زیادی داشتند؛ زیرا در ظاهر بعضی مشکلات را حل میکرد. اما بمرور زمان متوجه شدند که اینها فقط یک مسکن هستند و سیستم ایمنی بدن را نابود میکنند. اما انسان دیر متوجه این موضوع شد و زندگی و استایل خود را به آن عادت داده بود. به این طریق علم بشری که در مسیر غلط بیفتد، میتواند منجر به ایجاد شرایط آخرالزمانی شود. اصلا آخر الزمان یعنی همین. روشها و علم و بینش انسان در مسیری خواهند افتاد که زندگی را سخت میکنند و در نتیجه واقعا دردسرساز و دست و پاگیر میشوند و به این طریق شرایط آخر الزمانی پیش خواهد آمد. تمام پیامبرانی که در طول تاریخ آمدند و حرفهای آسمانی زدند؛ مردم به آنها می گفتند دیوانه، ساحر، نادان و... . زیرا آنها حرف و روش خود را صحیح می دانستند و آن را غیر قابل تغییر می دانستند و فکر میکردند که حرفی بالادست دانسته های آنان نیامده است. در سوره تکویر شرایطی که انسان در آخر الزمان برای خود درست میکند آمده است. اینها علامات آخر الزمان هستند.**

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾ آنگاه که خورشید به هم درپیچد (١)
وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ﴿٢﴾و آنگه که ستارگان همی تیره شوند (٢)
وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾و آنگاه که کوهها به رفتار آیند (٣)

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿۴﴾وقتی شتران ماده وانهاده شوند (۴)

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿۵﴾و آنگه که وحوش را همی گرد آرند (۵)

وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿۶﴾دریاها آنگه که جوشان گردند (۶)

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿۷﴾و آنگاه که جانها به هم درپیوندند (۷)

وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ﴿۸﴾پرسند چو زان دخترك زنده به گور (۸)

بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ﴿۹﴾به کدامین گناه کشته شده است (۹)

**تمام این اتفاقات به خاطر دید و بینش و کاربرد غلط انسان در مورد علم پیش میاید. درخت ممنوعه ای که خدا آن را از آدم و حوا منع کرد؛ استفاده غلط از علم است. خدا به آدم و حوا گفت که از این درخت نخورید. اما شیطان آنان را وسوسه کرد که بخورند. زندگی بشر روی زمین ادامه این داستان است. خدا دستوری فرمود که آدم و حوا از آن تبعیت نکردند و در نتیجه به یک کلاف سردر گم وارد شدند. در این کلاف سردر گم عیبها و نقصهای آنان مشخص و هویدا میشود. زیرا انسان حرف خدا را ستون زندگی خویش قرار نمی دهد و جوگیر علوم اکتشافی خودش میشود.**

**از همان اول ملائک تشخیص دادند که شیطان از این موضوع سوء استفاده میکند و نمی گذارد انسان از این موضوع به درستی استفاده کند. اما خدا در جواب آنان فرمود که من چیزی میدانم که شما نمی دانید.**

**مردم روی زمین سوالات اینگونه ای را زیاد مطرح میکنند و نسبت به طرح خدا سوالاتی را پیش می آورند. اما فرق طرح سوال ملائکه و انسان در این است که ملائک**

**به طرح خدا تسلیم شدند و آن را پذیرفتند. اما بیشتر انسانها در این طرح شک ایجاد میکنند و از خود می پرسند:**

**چرا خدا توی سر ظالمان نمی زند؟**
**چرا خدا مشکلات اقتصادی را حل نمی کند؟**
**چرا خدا جلو جنگ و خونریزی ها در جهان را نمی گیرد؟**
**چرا این همه خیانت و جنایت در جهان صورت می گیرد؟**
**چرا خدا در این موارد ساکت است و هیچ کاری نمی کند؟**
**و ...**

**انسان در حالی این سوالات را مطرح میکند که دستورات خدا را کنار گذاشته و علم ناقص خودش را بر دستورات معنوی خدای رحمان ترجیح داده است و تمام این مشکلات ناشی از این موضوع است. ما اینجا نمی خواهیم بگوییم که استفاده از علم مناسب نیست. بلکه مناسب است ولی به شرطی که دستورات خدای رحمان نقض نشود. زیرا دستورات خدای رحمان از بُعد بالاتری آمده اند و تمام جوانب و ابعاد را در نظر دارند. در عالم بالاتر خدا فرمود کن فیکون. با این دستور تمام جهان خلق شد. دستوری که خدا می فرماید بسیار کوتاه و پرقدرت است. وقتی خدا می فرماید که در درمان بیماری به پایه های بدنی خود تکیه کنید؛ این یک دستور کوتاه و پرقدرت است و هیچ علمی نمی تواند این دستور را دور بزند. اگر انسان علم خودش**

را بر این دستور ترجیح دهد، زیانکار است و شرایط آخر الزمانی برای خودش پیش خواهد آورد. خدا طبق علم انسان عمل نمی کند. وقتی خدا یک دستوری می فرماید و مثلا میگوید خون نخورید؛ این دستور لغو شدنی نیست و علم انسانی هم باید به این دستور برسد و گرنه راه غلطی را طی کرده است. به همین علت است که **خدا چیزی میداند که ما نمی دانیم.** یعنی علم انسان نباید دستورات خدای رحمان را لغو کند و باید در سایه و زیر نظر دستورات خدای رحمان باشد. شهید بودن در همین معناست. یعنی انسان به مرحله ای میرسد که به وضوح بالابودن دستورات خدا را می بیند و دستورات خدای رحمان را اجرا میکند و صحیح بودن آن برایش واضح و هویداست و او در این زمینه به مرحله شهود رسیده است. کسی که به مرحله شهید برسد، حتی اگر مثلا بیست مقاله علمی در مورد فواید مشروب الکلی و خون به او نشان دهند، باز او به آن روی نمی برد. زیرا او در این حالت به حالت شهود رسیده است و جملات عالم اعلا را درک کرده است و شهود او بسیار بالاتر از علم و دانسته های ناقص بشری است. اینکه در روز قیامت، انبیا و شهدا به عنوان شاهد آورده میشوند؛ به این علت است که آنان بر حوادث آن روز آگاهند و میدانند که چرا وضعیت آخر الزمانی پیش آمده است و چرا بشر به این وضعیت رسیده است. کلمه نبی از نبا آمده است، یعنی کسی که خبرهایی از عالم بالاتر به او میرسد و شهدا هم کسانی هستند که واقعیتهای عالم بالاتر را درک میکنند و به همین خاطر در آن روز به عنوان شاهد آورده میشوند.

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٩﴾

و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و کارنامه [اعمال در میان] نهاده شود و پیامبران و شاهدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد و مورد ستم قرار نگیرند (۶۹)

**برخلاف باور عموم، شهید لزوما کشته نشده است و آدمی میتواند شهید باشد و زنده هم باشد. به همین خاطر خدای رحمان می فرماید که شهدا زنده اند؛ زیرا آنها در بهشت نزد پروردگار به سر می برند و آنجا زندگی میکنند. اینکه آنها بلافاصله بعد از مرگ وارد بهشت میشوند و مراحل قضاوت را طی نمی کنند؛ این است که آنها چارچوب کلی از زندگی را درک کرده و آماده ورود به بهشت هستند و به همین خاطر بلافاصله بعد از مرگ وارد بهشت میشوند.**

**کسی که به این مرحله نرسیده است؛ از خود می پرسد که چرا این همه بیماری و مشکلات در جهان پیش آمده است؟ انسان این سوالات و شکایتها را نسبت به خدا مطرح میکند و به این بهانه خدا را عبادت نمی کند. همین انسان اگر ثروتمند شود و همه این مشکلاتش هم حل شود، باز هم خدا را عبادت نمی کند، زیرا حل مشکلش را ناشی از زحمات و علم خود میداند. انسان هنوز تکلیف خود با خدای خود را مشخص نکرده است ولی یک روزی مجبور است آن را مشخص کند. اصلا ما به این دنیا آمده ایم که این وضعیت را مشخص کنیم.**

**خدا نسبت به انسانها رحم زیادی دارد. تصور کنید یک شاگرد بنا ساختمانی درست میکند. در حین درست کردن ساختمان، چندین اشتباه میکند. اشتباه طوری است که قابل جبران نیست. اما استادش به او میگوید که برای جلوگیری از بروز مشکل، مقداری بتن زیر آن بریز. شاگرد این کار را میکند. در ادامه کار، شاگرد باز هم اشتباه دیگری میکند که قابل برگشت نیست. استاد به او میگوید که اشتباه غیر قابل بازگشتی کردی؛ اما دیوارش را مثلا ایزوگام کنید تا اثرات و عواقب این عیب کاهش یابد و یا رفع شود. شاگرد با همین منوال و روش پینه دوزی ادامه میدهد. ولی استاد در همه حال کمکش میکند که نتیجه قابل استفاده باشد. ولی در نهایت کار به جایی میرسد که دیگر آنقدر اشتباهات زیاد میشود که قابل پینه هم نیست. این حالت وقوع آخرالزمان است.**

**جریان خدا و انسان هم مثل این استاد و شاگرد است. خدا خودش علم را به انسان آموخت و به تدریج به او می نمایاند. خدا صبرش زیاد است و با انسان همراهی میکند حتی اگر انسان سازه را اشتباهی پیش برده باشد. فرق خدا با ملائک در همین نکته بود. خدا صبرش زیاد است ولی ملائک به اندازه خدا صبر نداشتند. اعتراض ملائک نسبت به آفرینش آدمیان بخاطر این بود که آنان به اندازه خدا صبر ندارند.**

**در زمان قدیم، انسان روی زمین، رودخانه ها را آلوده کرد. خدا دستور به پاکیزگی و طهارت داد و فرمان داد که محیط خود را هم پاکیزه نگهدارید. اما انسان بی توجهی کرد و کنترل از دستش خارج شد. خدا اینبار فرمود که از چشمه های جاری که از کوهها خارج میشود، استفاده کنید. بعد از مدتی مردم چشمه ها را هم خشکاندند.**

**اینبار انسان مجبور شد که از چاه استفاده کند. اما خدا به او توصیه کرد که در مصرف آب چاه زیاده روی نکند و گرنه زلزله برای خود بوجود می آورد. انسان به دستور خدا توجه نکرد و در نتیجه چاه هم جوابگو نشد و زمین بارها لرزید. بعد انسان شروع کرد به سد سازی. سدها تمام چشمه ها و رودخانه ها را خشک کردند. بشر به دردسر افتاد و تمام رودخانه ها و چشمه های طبیعی را از دست داد. آیا بشر علمش را نداشت یا اینکه علمش را داشت و این همه سد ساخت؟ آیا نمی دانست که ساخت این همه سد، مشکلات بزرگتری ایجاد میکند؟**

**جواب این سوال این است که: انسان هم میدانست و هم نمیدانست. ولی اکنون سد هم جوابگو نیست. پس طبق علم انسان راه چاره چیست؟ راه چاره اصلی این است که طریق مصرف آب کشاورزی تغییر یابد و ضابطه مند شود تا آب اسراف نشود. اما ممکن است انسان شرایطی را در مورد زندگی بوجود آورده باشد که نتواند این کار را بکند. بنابراین مجبور است که راه حل دیگری بوجود آورد و رو به آب شیرین کن ببرد. اما این روش هم عواقب زیادی دارد و انرژی زیادی می برد. به هم خوردن اکوسیستم طبیعت، تولید آبی که حاوی املاح طبیعی نیست و ... . آب چشمه ها از میان خاک و سنگها از بالای کوهها پایین می آیند و تمام املاح مورد نیاز بدن را در خود دارند. اما در روش جدید، انسان مجبور است که این املاح را طور دیگری جبران کند و خود را وابسته به چیزهای دیگری میکند. به این طریق انسان روزبروز مشکلاتش گسترده تر میشود. گرچه از نظر علمی پیشرفته تر میشود ولی مشکلی که خدا حل کند، یک چیز دیگری است. ولی بالاخره بشر روزی به بن بست میرسد. زیرا**

**آنقدر مشکلات گسترده و پیچیده میشود که دیگر قابل حل نیست. آن موقع آخر الزمان است و کار جهان به پایان میرسد و نهایتا این آزمایش به پایان خود میرسد. تغییرات نابهنجار زیادی در این فرآیند پینه بازی رخ میدهد که خیلی از آدمیان تحمل این تغییرات را ندارند. حتی سن انسان تا حدی است که این تغییرات برایش قابل تحمل و قابل تعقل باشد. خدا رحمش زیاد است و سن زیادی به بیشتر آدمیان نمیدهد. آدمی به مرحله ای از سن میرسد که دیگر زندگی برایش لذت بخش نیست و روشهای زندگی برایش بی معناست زیرا آنقدر تغییرات غیرمعقول بوجود آمده است. خدای رحمان این مرحله از زندگی را** أَرْذَلِ الْعُمُرِ (زندگی بی هدف و خارج از کنترل) **می نامد.**

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٧٠﴾

و خدا شما را آفرید سپس [جان] شما را می گیرد و بعضی از شما تا خوارترین [دوره] سالهای زندگی [فرتوتی] بازگردانده می شود به طوری که بعد از [آن همه] دانستن [دیگر] چیزی نمی دانند قطعا خدا دانای تواناست (٧٠)

**زمان قدیم که تغییرات طبیعی تر بوده است، سن آدمیان خیلی زیادتر بوده است. اگر می بینید که سن آدمیان نسبت به زمان قدیم خیلی کمتر شده است؛ به این علت است که اکنون تغییرات غیرقابل فهم و غیر قابل درک در فرآیند زندگی بشر زیاد**

**شده است. خدا به ما رحم میکند و ما را در این شرایط قرار نمی دهد و سن زیادی به ما نمی دهد.**

**کسانی که طی این فرآیند به نتیجه لازم نرسند، خدا آنانرا طرد میکند و به جایی به اسم جهنم خواهد فرستاد تا در آنجا از کمکها و توصیه های خدا دور باشند. خدا به جهنمیان می فرماید:**

قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴿١٠٨﴾

می فرماید [بروید] در آن گم شوید و با من سخن مگویید (۱۰۸)

**در این آیه ابتدا می فرماید که در جهنم گم شوید و بعد می فرماید که با من سخن مگوئید. این نشان میدهد که افراد جهنمی، توانایی کلام با خدا را ندارند. یعنی سبک و استایل زندگی در جهنم طوری است که امکان ارتباط با خدا نیست. اگر دیدید که در یک منطقه ای، مشکلات زیادی بوجود آمده است، قطعا بدانید که خدا آنان را تقریبا رها کرده است. مردمی که دستورات خدا را رها کنند، خدا هم آنان را رها میکند. مردمی که خدا را فراموش کنند، خدا هم آنان را فراموش میکند.**

**مومنان دید دیگری نسبت به این جهان دارند و آنان یک دید کلی از عالم بالاتر با خود دارند که زندگی را خیلی راحت تر و قابل فهمتر و قابل درکتر میکند.**

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾

[همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز
می گردیم (۱۵۶)

أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾
بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و راه‌یافتگان [هم] خود ایشانند (۱۵۷)

**تسلیم خدا شدن و پذیرفتن دستورات خدای رحمان، راه حل اصلی تمام این پارادکسهاست. این همان دینی است که خدا به ما معرفی کرده است و همان اسلام است. اسلام یک اسم خاص نیست و بلکه یک اسم معنادار است به معنای تسلیم محض خدا بودن. از نظر من کلمه اسلام باید به زبانهای دیگر ترجمه شود. اسلام یک اسم خاص نیست که به زبانهای دیگر ترجمه نشود. بلکه باید به عنوان دینی که دیندار در آن تسلیم دستورات و روشهای خدای رحمان میشود، معنا شود. دین به معنای راه و روش زندگی است و این راه و روش زندگی باید مبتنی بر معنویت عالم بالاتر باشد و این یعنی ترجیح دستورات عالم بالاتر بر علم. این همان اسلام است، یعنی تسلیم محض خدا شدن. تمام پیامبران قبل هم خود را مسلمان نامیده اند. اما پس چرا پیروانشان خود را یهودی و مسیحی و ... می نامند؟ اینها نامگذاریهای خودشان است و ربطی به دین خدا ندارد. یعقوب در آخرین لحظات عمرش می گوید:** وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ **یعنی ما همگی تسلیم محض خدا هستیم.**

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٣﴾

آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید حاضر بودید هنگامی که به پسران خود گفت پس از من چه را خواهید پرستید گفتند معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق معبودی یگانه را می پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم (۱۳۳)

**یعقوب براحتی برای فرزندانش کلمه** مُسْلِمُونَ **را بکار می گیرد. دین تمام پیامبران یکی بوده است. تسلیم خدا شدن و تسلیم دستورات او شدن. این آیه نکته های جالب دیگری هم دارد. زمانی که یعقوب را مرگ فرا رسید، فرزندانش را صدا کرد و آنان را نصیحتهای مهمی میکند. به این می گویند ابهت و اعتماد به نفس، حتی در لحظات آخر زندگی. اما در زمانه ما افرادی هستند که نزدیک مرگشان و هنگامی که بیماری سختی می گیرند، خود را زیر پتو می برد و شروع میکند به ناز کردن و گلایه کردن از دیگران! او دربدر بدنبال پزشکان می دود تا که مداوایش کنند. بعد از هفتاد سال زندگی، هنوز متوجه نیست که زندگی دست خداست و هیچ پزشکی نمیتواند حتی یک ثانیه به عمر انسان بیفزاید. یعقوب در لحظات آخر زندگیش، آنقدر بر خودش مسلط بوده است که از فرزندانش سوال میکند که بعد از مرگ من، چه خدایی را پرستش میکنید؟ و از آنان آزمون خداپرستی می گیرد. دلیل این جریان، به سبک زندگی یعقوب بر می گردد که در تمام عمرش مبتنی بر صبر بوده است. او در آخرین لحظات زندگیش هم مفید بوده است.**

**اگر انسان روزی به این نتیجه برسد که خدا چیزی میداند که بشر نمی داند. آنوقت میتوان به سرنوشت انسان امیدوار شد و گرنه سرنوشت خوبی در انتظارش نیست.**

**شاعر از فرط مشکلات روانی که در خود جمع کرده است از خود می پرسد: آمدنم بهر چی بود؟**

**گمراه کسی است که نداند کجاست و یا نداند چه توانایی هایی دارد و یا نداند دنبال چیست؟ اما خدا از ما میخواهد که نشانه های تغییر زمان و مکان را درک کنیم و بدانیم که چرا اکنون وضعیت اینطوری شده است. مصرف روزمره داروهای شیمیایی نشانه پیشرفت نیست و بلکه نشانه برگشتن دوباره به همان جهالت قدیمی است.**

**انسان منشاء مشکلات را نمی داند. به همین خاطر از خود سوال میکند که چرا در قوم لوط، زنان هم عذاب شدند؟ یا چرا قوم صالح همگی عذاب شدند، در حالی که یک نفر شتر را کشت؟**

**در قوم لوط، زنان نقش نیروهای پشت پرده را بازی میکردند. هیچ چیزی از دید خدا پنهان نمی ماند. اینکه چرا قوم صالح همگی عذاب شدند، در حالی که یک نفر شتر را عقر کرد؛ این است که مردم آن قوم یک نفر را استخدام کردند برای قتل شتر. بنابراین همگی مقصرند. برگزاری عدالت از دید خدا مثل عدالت انسانها نیست. چیزی از دید خدا پنهان نمی ماند. کسی نمی تواند بگوید که من در قتل شرکت نکردم. در قتل همکاری کردن، فرق چندانی با قتل ندارد.**

**ما فکر می کنیم که گذشتگان ما علم نداشته اند و یا طرفدار علم نبوده اند. آنان هم با توجه به زمان خود، از علم بهره برده اند. ناقص بودن علم و تکامل تدریجی آن**

**باعث چنین دیدگاهی میشود، طوری که انسانها همیشه نسبت به گذشتگان به دید کم دانشی نگاه میکنند. در زمان قدیم میان رومیان، از ادرار برای تمیز کردن لباسهای کثیف بهره می بردند؛ زیرا ادرار حاوی آمونیاک است و خاصیتی مثل ماده شوینده دارد. حتی آنها از ادرار و مدفوع حیوانات برای درمان هم استفاده میکردند. اینها علم آن موقع بوده است. زیرا آنها به خاصیت تمیزکنندگی ادرار دست پیدا کرده بودند. وقتی حد و مرزی برای علم در نظر گرفته نشود، به مصرف ادرار و مدفوع هم خواهد رسید. اما خدای رحمان خوردن ادرار و مدفوع را ممنوع کرده است، زیرا اینها پاکیزه نیستند. اگر چه خاصیت علمی پاکیزه کنندگی هم داشته باشند. نمیتوان ادرار نوشید فقط بخاطر داشتن آمونیاک.**

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید از مواد پاکیزه ای که روزی شما کرده ایم بخورید و اگر تنها او را می پرستید خدا را شکر کنید (۱۷۲)

**سلیقه های زیبایی انسانها، تحت تاثیر عواملی قرار گرفته است. بطوریکه در زمانهای قدیم بعضی مردم برای زیبا کردن خود، لبهای خود را با روشهای مختلف بزرگ میکردند و خیال میکردند که ملکه زیبایی شده اند.**

**برای جلوگیری از افتادن در چنین حیطه ای از علم، باید دستورات خدای رحمان را مبنای استایل زندگی خود قرار داد. گاهی انسانها بوسیله مدیتیشن و یوگا به حالتی از ذهن می رسند که فکر میکنند دستوراتی از عالم بالاتر به آنها رسیده است. در حالی**

**که دستوراتی که در این حالات به آنها میرسد، مربوط به دنیای شیاطین و اجنه است. از آنجا که شیاطین و اجنه هم بعد وجودیشان از بعد وجودی انسانها بالاتر است؛ این افراد به اشتباه برداشت غلطی از کسب معنویت و الهام می کنند. هر الهامی، الهام از طرف خدا نیست.**